

کلامِ جدید

جلسه بیست و پنجم: هرمنوتیک - بخش پنجم

استاد احسان عبادی

تایپ و تنظیم:
محمد جواد اسماعیلی

۱۳۹۸

در جلسه بیست و پنجم با موضوعات زیر آشنا خواهید شد:

ادامه مبحث هرمنوتیک در اسلام

گرایش عرفانی هرمنوتیک

ارکان سه گانه فهم

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا
وَ عَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.

السلام عليك يا مولانا يا صاحب العصر و الزمان، السلام عليك يا بقيه الله في ارضه.

خدایا ، در این لحظه و در تمام لحظات ، سرپرست و نگاهدار و راهبر و یاری گر و راهنما و دیدبان ولیّات ، حضرت حجّه بن الحسن ، که دروذهای تو بر او و بر پدراناش باد ، باش، تا او را به صورتی که خوشایند اوست ، و همه از او فرمانبری می نمایند ، ساکن زمین گردانیده ، و مدّت زمان طولانی در آن بهره مند سازی.

ادامه مبحث هرمنوتیک در اسلام

بحث هرمنوتیک را در بین مسلمین توضیح می دادیم. دو گرایش هرمنوتیکی در بین مسلمین وجود داشت. یکی گرایش عقلی است که همان بحث کلامی-فلسفی است که جلسه قبل گفتیم. گفتیم که ملاصدرا بعد آن آمد و این اصل را تعمیم داد.

گرایش عرفانی هرمنوتیک

اما یک گرایش هرمنوتیک عرفانی است. بزرگواران در بحث عرفان خیلی مراقب باشید. عرفان چیزی بدی نیست. امام خمینی، علامه طباطبائی، آیت الله بهجت، سیدعلی آقای قاضی آن مرد بزرگ، استاد عرفان بودند. مقام معظم رهبری مشرب عرفانی دارند. حالا عزیزانی مانند آقای میلانی و بقیه که عرفان را قبول ندارند دلایلی دارند و ما نمی خواهیم دعوای مخالفین و موافقین را مطرح کنیم. ما به عنوان موافق عرفان بحث را بیان می کنیم.

ولی هر کسی نمی تواند عرفان بخواند. بسیار از معزلات ما در بحث عرفان این است که اولاً استاد خوب پیدا نمی شود و اندک است، ثانیاً استاد خوبی اگر پیدا شود هیچ وقت کلاس عمومی عرفان برگزار نمی کند. این را یادتان باشد. ما در عرفان چیزی به نام کلاس عمومی عرفان نداریم که مطالب را به همه مردم بگوید. اصلاً چنین چیزی محال است. عرفان آن قدر مباحث سنگینی دارد که علمای بزرگ و اساتیدی مانند سیدعلی آقای قاضی وقتی می خواستند کلاس عرفان برقرار کنند کلاس های آنها خصوصی و دو الی سه نفره بود. امام خمینی می فرمود برخی اوقات در کلاس عرفان استاد ما آیت الله شاه آبادی فقط من و ایشان بودیم.



سیدعلی آقای قاضی

کلاس عمومی عرفان نداریم ولی امروز متأسفانه در فضای جامعه می‌بینیم که کلاس عمومی عرفان برگزار می‌شود. این‌ها خطرناک است. فرد هنوز مطالب ابتدایی دین را نمی‌داند، احکام را نمی‌داند، نمازخواندن را کامل بلد نیست، ولی به کلاس عرفان می‌رود. این‌ها بسیار خطرناک است و مراقب این مسائل باشید. دکان‌هایی که یک عده باز می‌کنند، عرفان، سیروسلوک، شهود و همه وادی‌های عرفان هست اما استادش نیست. استاد درست عرفان هیچ‌وقت کلاس عمومی برقرار نمی‌کند. ای بسا یک نفر حتی مرجع تقلید باشد اما کشش مباحث عرفانی را نداشته باشد و مخالف عرفان باشد. الان هم داریم. دیدید فیلمی که می‌خواستند راجب مولوی و استادش شمس تبریزی بسازند برخی از عزیزان مراجع ما اعتراض کردند که مولوی انسان بدی بود. اشکالی ندارد به هر حال این اختلاف نظر علمی است. ما نمی‌خواهیم خدای ناکرده برخی از این مراجع را بگوئیم، بلکه اختلاف نظر علمی وجود دارد. ولی دیدید کسانی مانند رهبری و امام و حتی سیدعلی آقای قاضی اصلاً مولوی را شیعه می‌دانست. می‌گفت امکان ندارد تو شیعه نباشی و به این درجات بالا برسی. این‌ها اختلاف نظر در بحث عرفانی است و به قول مولانا هر کسی از ظنّ خود شد یار من.

این بعد عرفانی را توجه داشته باشید. هروقت در خودتان احساس کردید اصول عقایدتان را کامل یاد گرفتید، مباحث احکام را خوب یاد گرفتید، از لحاظ عقیدتی آن قدر قدرتمند شدید که توپ هم نمی‌تواند شما را تکان دهد آن وقت به کلاس عرفان بروید. وگرنه ما طلبه‌هایی داشتیم که وارد کلاس عرفان شدند و بی‌نماز شدند. می‌گفتند ما به درجات بالای عرفان رسیدیم و نیاز به نماز نداریم. نماز متعلق به درجات پایین است. این انحرافات پیش می‌آید. زن از شوهر خود طلاق گرفت چون بیان می‌کرد شوهر من مانع از رسیدن من به امام زمان و عرفان است. مراقب این‌ها باشید. خود بنده کارشناسی ارشد ادیان بین‌الملل و عرفان دارم. یعنی مخالف عرفان نیست بلکه طرفدار آن هستم، اما می‌گویم هر کسی نباید در این حوزه ورود پیدا کند.

بعد عرفانی بحث سیروسلوک و شهود است. عارفان اسلامی سعی می‌کردند که آیات قرآن را به صورت عرفانی و شهودی تفسیر کنند. یعنی باطن آیات و مغز آیات را دریاورند. آیات قرآن به قول پیامبر ظاهر و باطنی دارد. مثلاً کتاب کشف‌الاسرار میبیدی یکی از این کتاب‌هایی است که آیات قرآن را عرفانی شرح داده است. نمی‌گوییم هرچه گفته درست است، اما به هر حال مشرب عرفانی داشته است.

تا قرن هفتم این قضیه دست‌وپا شکسته پیش آمد تا قرن هفتمی آمد و شخصی به نام محی‌الدین عربی آمد که اولین کسی است که عرفان اسلامی را تدوین کرد و مدون ساخت، و به قول علامه طباطبایی در اسلام هیچ‌کس به اندازه ابن عربی نتوانست حتی یک خط مطلب بیاورد. یعنی سیروسلوک‌ها و شهودهایی که انجام داد و باطن اهل بیت را دید و به آن عالم معنا رسید و آن‌ها را دید در کتاب خودش آورد. دو کتاب مهم دارد. یکی فصوص‌الحکم، و فتوحات مکیه. این‌ها را باید زیر نظر استاد خواند و همین‌طور نمی‌شود این کتب را یاد گرفت.

ابن عربی از کلام الله هم استفاده کرد و بحث‌های تفسیر وحدت وجودی و عرفانی از قرآن را کاشت.

یک نکته راجب وحدت وجود بگوییم. بارها شنیدید وحدت وجودی‌ها کافر هستند ولی طرفداران عرفان وحدت وجود را قبول دارند. به خاطر برداشت غلط از کلمه وحدت وجود اختلاف نظر شدیدی وجود دارد. اکثر کسانی که فکر می‌کنند وحدت وجودی‌ها کافر هستند دلیلشان این است که می‌گویند وحدت وجودی‌ها می‌گویند همه چیز خداست. درخت و دیوار و گچی که ریخته خداست. با این برداشت می‌گویند آن‌ها کافر هستند. ولی اصلاً وحدت وجودی‌ها حرفشان این نیست. اتفاقاً یکی از همین افراد نزد میرزاجواد آقا ملکی تبریزی (ره) رفت. میرزاجواد آقا در حال خوردن غذا بود و به آن فرد تعارف کرد. آن فرد قبول نمی‌کرد. آن فرد از مخالفین عرفان بود. میرزاجواد آقا ملکی تبریزی که استاد عرفان بود. به او گفت چرا غذا نمی‌خوری و آن فرد بالاخره دلش را به دریا زد و گفت من از این غذا نمی‌خورم چون شما وحدت وجودی هستید و شما همه چیز را خدا می‌دانید و کافر هستید. میرزاجواد آقا خندید و گفت بلندشو و بیا غذا بخور. من هیچ‌وقت خری مثل تو را خدا نمی‌دانم. یعنی میرزاجواد آقا می‌خواست بگوید آن قدر مغز فندقی هستی نمی‌فهمی یعنی وحدت وجود به چه معناست.

وحدت وجودی‌ها بحثشان این است که خدا در همه چیز وجود دارد نه این که همه چیز خداست. شاید برخی‌ها بگویند این هم نمی‌شود. در همه چیز یعنی نعوذ بالله در حیوان هم خدا هست؟ وجود خدا را می‌شود احساس کرد؟ بنده خودم در این زمینه خیلی با خودم کلنجار می‌رفتم. استادم در این زمینه حرفی زد و حرف ایشان باعث شد ساکت شوم. استادم گفت عبادی! دعای کمیل خواندی؟ گفتم بله می‌خوانم. گفت اوایل دعای کمیل به خدا چه چیزی می‌گویی؟ می‌گویی اَللّهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِاَسْمَائِکَ الْاَلْتِیْ مَلَأَتْ اَرْکَانَ کُلِّ شَیْءٍ. یعنی خدایا! من از تو می‌خواهم به حق اسماء الهی که وجود همه چیز را پر کرده است. مَلَأَتْ اَرْکَانَ کُلِّ شَیْءٍ. گفته کل شیء نه فقط انسان بلکه همه موجودات. همه موجودات از بعد عرفانی تسبیح خدا را می‌گویند. همه موجودات جاندار هستند. حالا از لحاظ ما سنگ و دیوار را جامد می‌گوییم. اما همه این‌ها در بعد عرفانی جاندار هستند.

وحدت وجود این را می‌گوید که خدا در همه چیز وجود دارد نه این که همه چیز خدا باشد. ابن عربی این مباحث را مطرح کرد بعد حدود یک قرن بعد از ابن عربی فردی به نام عبدالرزاق کاشانی آمد و برای راهنمایی سالکان سیروسلوک کتاب تاویلات قرآن را نوشت. آن‌جا هم از مشرب عرفانی استفاده کرد و برخی از تفاسیر قرآن را به صورت عرفانی مطرح کرد.

پس ریشه مباحث هر دو گرایش عقلی و عرفانی هرمنوتیک در اسلام به فهم متن برمی‌گردد. در ادیان دیگر هم همین‌طور است. چون ادیان ابراهیمی یعنی اسلام، مسیحیت و یهودیت شدیداً متن‌محور هستند. یعنی ما به متون دینیمان وابسته‌ایم. قرآن، روایات. یهودی‌ها هم به تورات و مسیحی‌ها هم به انجیل و تورات وابسته‌اند. پس متن‌محور هستیم و باید فهم متن را بفهمیم که این متن چه می‌گوید و چه چیزی برای ما آورده است.

اهمیت بحث هرمنوتیک در اینجا است که اگر ما تعدد تفاسیر را بپذیریم، تعدد تفاسیری که اصولش با هم تفاوت دارد. به خودی خود شما اگر تفاسیر علمای بزرگ اسلام را نگاه کنید در آن‌ها اختلاف نظر می‌بینید. یکی می‌گوید در این آیه این ضمیر هو به خدا برمی‌گردد، یکی می‌گوید این ضمیر به پیامبر برمی‌گردد و ... ولی همه این‌ها طبق اصول عمل می‌کنند. یعنی اصول همه آن‌ها یکی است حالا در فروعات ممکن است تفاوت کنند. مانند فتوای مراجع. اصول یکی است ولی در برخی جاها فتواها تفاوت دارد.

در مباحث اصول نظر همه یکی است و گرنه کسی نگفته نماز صبح سه رکعت است. تفاسیر قرآن هم همین است. اصول یکی است حالا در جزئیات ممکن است تفاوت داشته باشد. شما اگر تفسیر تسنیم آیت‌الله جوادی‌آملی را نگاه کنید در جای جای مختلف این تفسیر نظرات استاد خودشان علامه طباطبایی را می‌آورد و در برخی جاها نقد هم می‌کند. اما نقد ایشان زیرمجموعه همان اصول است. قبلاً مثالش را زدیم. اگر چهار مهندس عمران برای زمینی می‌خواهند نقشه ساختمانی بکشند، ممکن است این نقشه در جزئیات با هم تفاوت کند اما اصول کار یکی است. اینجا همین است. اگر تفاسیر اصولی تفاوت کند این‌جا خطرناک می‌شود. این‌جا ردپای خطر و انحراف دیده می‌شود. این‌جا انسان باید شدیداً مراقبت کند. تفاسیر غلط که اصلاً با اصول مخالف است. این تفاسیر غلط را اگر بپذیریم انگار همه تفاسیر درست است و دیگر باب پلورلیسم دین باز می‌شود. یعنی می‌گویند هر برداشتی درست است. تو با عقل خودت به این برداشت رسیدی و من با عقل خودم به این برداشت رسیدم و تقریباً هیچ چیز صد در صد صحیحی شما نمی‌توانید پیدا کنید. همان حرف دکتر سروش که علناً در کتاب صراط‌های مستقیم خودش گفته که اسلام و مسلمان هم بهره‌ای از حقیقت دارد، یهودیت هم بهره‌ای از حقیقت دارد؛ مسیحیت هم بهره‌ای از حقیقت دارد. یعنی هیچ‌کدام آن‌ها حق حقیقی صد در صدی نیستند. این امر قطعاً این‌جا باب انحراف را باز می‌کند. ما در حال یادگیری هرمنوتیک هستیم تا جلوی این انحرافات غلط را بگیریم و گرنه اگر این باب باز بشود خطرهای بعدی هم پشت سر آن است.

ارکان سه‌گانه فهم

برای این‌که شما یک مبحثی را بفهمید ما سه رکن یا سه بعد داریم. هر کدام از یکی از این ابعاد می‌آید. متن را تفسیر می‌کند و می‌فهمد.

صاحب‌نظران بحث هرمنوتیک و نظریه‌پردازان اعتقاد دارند که فهم یک اثر حداقل سه رکن دارد: متن، مولف و مفسر. اختلاف نظر اصلی کسانی که در زمینه هرمنوتیک کار می‌کنند دقیقاً در انتخاب رکن اصلی است. یکی متن را انتخاب می‌کند، یکی بر اساس فهم مولف و یکی بر اساس فهم مفسر. به همین خاطر اختلافات پیش می‌آید.

مکتب اول متن‌مداری است. اعتقاد این افراد بر این است که شما اصلاً بدون نگاه به قصد مولف بفهمید مولف چرا این متن و کتاب را نوشته است. می‌توانید متن را تفسیر کنید و می‌توانید معانی متعددی را از متن برداشت کنید و اتفاقاً همه آن‌ها را هم

معتبر بدانید. این جا باب انحراف خیلی باز می شود. اصلا به مولف کاری نداشته باشید و فقط به متن نگاه کنید. شما باید ببینید من مولف کتاب این روایت را این جا می آوردم باید بفهمی که این روایت را خودم قبول ندارم فقط به عنوان مثال می آورم. یا یک حدیث جعلی یا حدیثی می آورم که می خواهم نقد کنم. نه این که شما بفهمید که من هم این حدیث را قبول دارم و برای خودتان تفسیر و توجیه کنید. باید بفهمید که مولف چه قصدی داشت و بر اساس آن قصد متن را تفسیر کنید، وگرنه اصلا سنگ روی سنگ بند نمی شود.

اتفاقا یکی از اصول تفسیر و نقد این است که شما وقتی می خواهید کتابی را نقد کنید ابتدا مقدمه کتاب را باید بخوانید و بفهمید مولف برای چه کتاب را نوشت و دلیلش چه بود، وگرنه ممکن است نقد شما غلط باشد. ولی این افراد می گویند مولف کامل نیست و غرض خودش را از متن آورده، و دیگر برای تفسیر نیازی به مولف نداریم و به این نظریه مرگ مولف می گویند. یعنی برای فهم یک متن شما دستور زبان و فرهنگ لغت را بلد باشید کافی است. بقیه را هر طوری خودتان تفسیر کردید درست است. یعنی نعوذ بالله شما برای تفسیر قرآن خدای متعال را کنار بگذارید، هدفی که خدای متعال از این آیه داشت را کنار بگذارید و هر طور دلتان می خواهد متن را تفسیر کنید. این خطرناک ترین نوع بحث هرمنوتیک است. ما باید غرض مولف را بدانیم. انحرافات اینجاست. کسانی که گروه های انحرافی تشکیل می دهند و با قرآن و روایات مردم را منحرف می کنند انحراف آن ها از همین جا ناشی می شود. انحراف در اینجاست که خودشان به دلخواه خودشان متن قرآن را تفسیر می کنند بدون این که اصلا بفهمند هدف خدا و شان نزول این آیه چه بود.

جالب است برخی از علمای ما کتابی که می نوشتند مثلا کتاب شماره یک را می نوشتند، کتاب شماره دو شرح کتاب شماره یک بود. یعنی فکر کردند که کتاب شماره یک نیاز به شرح و تفسیر بیشتری دارد. برخی از مردم و علما متوجه نشدند به همین خاطر کتاب شماره دو نوشته شد و در کتاب شماره دو نکات مهم و سنگین کتاب یک شرح و تفسیر شد. چنین چیزی در بین علمای خودمان داشتیم. یعنی کتابی می نوشتند و خودشان شرحی هم بر کتاب خودشان می نوشتند. جالب است آقایان متن مدار می گویند در سیستم متن مداری اصلا تفسیر خود مولف هم حجت نیست. در صورتی که مولف کتاب را نوشته است. یعنی خودش نمی تواند کلام خودش را تفسیر کند. یعنی هوش این آقایان قدر پایین است. از طرفداران این نظریه می توان کسانی مانند دریدا، فوکو، ریکور را نام برد که متن مدار هستند و این سیستم و قاعده متن مداری را قبول دارند.

ریکور شناخت مطلق را اسطوره ای و ناممکن می داند. یعنی آقای ریکور می گوید شما هیچ وقت نمی توانید به شناخت مطلق برسید. همیشه به شناخت نسبی می رسید. پس می توان هر نوع برداشت و تفسیری را درست فرض کرد.

این هم غلط است. مثال ساده بزنیم. شما با سه نفر از دوستان خود سرچهارراه می روید. عقل شما می گوید راست برویم، دوست شما می گوید چپ برویم، دوست دیگر شما می گوید شمال و دیگری جنوب. قطعا یکی در اینجا درست می گوید و سه نفر اشتباه

می‌کنند. ولی هر چهار نفر از لحاظ عقلی استنباط می‌کنند. ولی برداشت عقلی هم می‌بینید نادرست است. پس یکی درست است. بحث تفاسیر هم همین است. چه کسی گفته هر برداشت و تفسیری درست است؟

مگر در رشته‌های علمی چنین کاری می‌کنیم؟

وقتی چهار یا پنج پزشک متخصص جمع می‌شوند و یک عکس سونوگرافی را تفسیر و بررسی کنند هر کسی می‌تواند هر نظری بدهد و تفسیر کند؟

باید طبق قاعده‌ها و اصول تفسیر کنند. از آن چهارچوب نباید بیرون بروند.

نظریه دوم مفسرمداری است. برخی از این افراد نه تنها مولف را رها می‌کنند معنا و واژه‌های متن و کلمات را هم رها می‌کنند. می‌گویند از کلمات خود متن هم شما می‌توانید بی‌نهایت برداشت انجام دهید. آقای دریدا با این که نظریه قبلی را قبول داشت این نظریه را هم تقریباً قبول دارد. آقای گادامر هم همین را می‌گوید. گادامر می‌گوید بر اساس دارایی‌های علنی مخاطب برداشت‌ها تفاوت دارد. مثلاً یک وقتی آیت‌الله جوادی‌آملی این آیه را می‌خواند یک برداشت می‌کند، یک وقت یک بی‌سوادی مثل من این آیه را می‌خواند ممکن است برداشت دیگری کند. می‌گوید مخاطب بار علمی و سواد آن‌ها تفاوت می‌کند. پس قطعاً ممکن است برداشت‌هایشان هم تفاوت کند.

تفسیر یعنی رسیدن افق معنایی به مفسر و متن است. رسیدن به فهم مولف هیچ اعتباری ندارد. آقای رولام بارت می‌گوید خواننده زنده ولی مولف مرده است. یعنی نه به مولف کار داشته باشید نه به متن و نه به آن کلمات و نه واژه‌ها. آن‌ها اعتقاد دارند این تاویل و تفسیری که در طول تاریخ می‌شود تاریخ‌مدار است و در طول تاریخ ممکن است تغییر کند. یعنی شیخ طوسی که قرن پنجم یک تفسیری از این آیه کرد به مرور این زمان ممکن است این تفسیر تغییر کند. پس حرف شیخ طوسی حجت ندارد و در طول زمان ممکن است تغییر کند. حرف امام خمینی در آن زمان بود. ممکن است در طول تاریخ این نظریه او عوض شود و تغییر کند تا جایی که ممکن است حتی دو نفر را هم نتوانیم پیدا کنیم که فهم یکسانی داشته باشند.

ما اگر نظریات بالا را بپذیریم اولاً جمله بالا خودش جمله‌ای است که مرگ خودش را به همراه دارد. جمله‌ای است که می‌گوید تحلیل‌ها و تفسیرها تاریخ‌مدار هستند. پس از کجا معلوم همین جمله شما هم تاریخ‌مدار باشد و روزی غلطش اثبات شود؟

شما گفتید تفسیرهای قدیمی قابل حجت نیست چون تاریخ‌مدارند و بر اساس تاریخ ممکن است تغییر کنند و به اشتباه آن رسیدگی شوند. حالا همین حرف را به نظریه شما می‌زنیم. این نظریه شما از کجا معلوم که دائمی باشد و روزی غلط بودن آن اثبات نشود؟ پس خود این نظریه شما هم محکم و قابل استناد نیست.

ما اگر بخواهیم فقط به مفسر نگاه کنیم، آن باورها و عقاید و پیش‌فرض مولف روی تفسیرش اثر می‌گذارد. این که کار علمی نشد. این به نوعی تفسیر به‌رای می‌شود. البته گروهی دیگر در این زمینه هستند و حداقل یک سری چهارچوب‌هایی را قائل هستند ولی باز آن‌چنان به مولف کاری ندارند که این هم غلط است.

اما مکتب سوم مولف‌مدار است. اصالت را به مولف می‌دهد. مهم‌ترین وظیفه من و شما خواننده این است که نیت مولف را کشف کنیم و بفهمیم مولف چه نیتی داشت و به چه نیت این متن را نوشت و به چه نیتی این کتاب را نوشت. نیت مولف باید کشف شود. دقیقاً یکی از مهم‌ترین بحث‌ها در بحث تفسیر همین است که نظر ما به اسلام هم همین است. آقای شلایرماخر، ویلیهام دلتای، آقای هرش، بتی از این افراد هستند که قصد و نیت مولف را دخیل می‌دانند که شما بفهمید چطور این قضیه گفته شد و در چه فضایی گفته شد. تاریخ و فرهنگ آن زمان چه بود. برخی از احکام ما مال آن زمان بود و الان هیچ قابلیت ندارد. ولی برخی احکام اصول و پایدار هستند. این نظریه سوم مولف‌مداری بهتر است. اما برای تفسیر درست هم مولف‌مداری و هم متن‌مداری درست است. این سه گرایش هرمنوتیکی که امروز در سطح جهان هست و نظر بهتر نظر سوم است.